

## ناسازگاری حقیقت و معنا

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه  
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

گرچه تاریخ آغاز عصر جدید علم را مشکل می توان به یقین تعیین کرد، دانش پژوهان بر این باورند که اندازه گیریهای دقیق علمی به وسیله کپلر (Kepler) و گالیله (Galileo)، برای اولین بار در سده ۱۷ میلادی، در واقع نماینده سرآغاز عصر جدید علم است. آن گونه که با شاخصهای پذیرفته شده امروزی تعریف می شود. به این ترتیب، محاکمه گالیله به دست روحانیون کاتولیک نماینده نخستین و رسواترین برخورد ناسازگارانه و ستیزه گرانه علم و دین در تاریخ انسانی است. بدگمانی، تحقیر و ستیز ما بین علم قشری (orthodox) و دین قشری یک واقعیت تاریخی بیچون و چراست که از زمان گالیله ادامه داشته و شدت و ماهیت آن تا زمان حاضر دگرگونی چندانی پیدا نکرده است.

زمینه های بنیادی تجدد (Modernity) در دوره رنسانس (سده های ۱۴ تا ۱۶ میلادی) فراهم شد و در عصر روشنگری (Enlightenment) در سده ۱۸ میلادی تکامل یافت. ستیزه گری شدید تاریخی علم با دین با آغاز دوران تجدد حقانیت و مشروعیت بیشتری پیدا کرد، و جنگ سرد فلسفی ما بین علم و دین از آن دوران تا به امروز به شدت ادامه داشته است. دانشمندان دورانهای پیش از تجدد، به خدا و دین ایمان راستین داشتند و بسیاری از آنان صادقانه تصور می کردند که نقش آنان به عنوان یک دانشمند تنها کشف قوانین الهی و پرده برداری از اسرار ازل است. علم در آن دورانها در واقع وسیله و ابزاری بود در خدمت آموزه های دینی، و علموران خدمتگزارانی بودند وفادار به جزم مذهب و دلبسته به پشتیبانی روحانیون. اما با معرفی روشهای علمی تازه و ابزارهای اندازه گیری دقیق، بنیاد جزمها و

باورهای مذهبی، به نحو اجتناب ناپذیر و فزاینده ای، به تدریج درهم فرو پاشید و دانشمندان، همچون هنرمندان و نویسندگان، از قید و بند هزاران ساله دین و روحانیون رهایی یافتند.

هدف علم پی بردن به «حقیقت» (truth) پدیده هاست بر مبنای آزمایشها، شاهدها، و تجربه های اثبات پذیر و تکرار شدنی، نه اعتقاد به اسطوره ها، جزمها، و بیانیه های اثبات ناپذیری که مستلزم ایمان دینی ست. کشفیات شگفت انگیز علمی در دو سده گذشته و تأثیر آنها در بهسازی و پیشرفت زندگی انسان نیازی به شرح و تکرار ندارد. اما نکته اندیشه برانگیز و نگران کننده ای که حتی وفادارترین هواداران علم را از آغاز تا به امروز پریشان خاطر کرده است تهی بودن کامل «حقیقت» علمی از جنبه ارزشهاست. علم را سرو کار با توجیه و توصیف «حقیقت» پدیده هاست نه با «معنا» (meaning) آنها. فرضاً، یاخته یا اتم نه خوب است و نه بد؛ فقط هست. نیروی جاذبه، کهکشانشا، اشعه لیزر، انرژی اتمی، ... نه خیر هستند و نه شر، فقط وجود دارند. علم فقط با حقیقت وجود پدیده ها سرو کار دارد نه با کاربرد خردمندانه یا سودمندانه آنها. به عبارت دیگر، نظام علم نظامی تهی از ارزشهاست. درست است که علم «حقیقت» را به انسان می آموزد اما در مورد این که چگونه می توان این حقیقت را به کار گرفت و یا این که نتایج معنوی کاربرد این حقیقت چیست، علم، در خلال سده ها، مطلقاً خاموش بوده است. بنا بر این اگر علم نمی تواند پاسخگوی نیازهای معنوی، عاطفی، عقلانی، و روحانی انسان باشد و اگر دستاوردهای علمی تنها «حقیقت» و نه «معنا» را بشارت می دهند، در جستجوی پاسخ به این نیازها انسان ناچار باید به خاستگاههای دیگری پناه بیاورد. در رازنای تاریخ انسانی، و برای انبوه انسانها، دین چنین پناهگاهی بوده است. به نیت راهنمایی در مورد بنیادی ترین جنبه های زندگی و حیات نظیر عشق، عطوفت، انصاف، عدالت، نیکوکاری، ... بلیونها انسان از اصلها و آموزه های دینی پیروی کرده اند. بدین ترتیب، علم آزاد از ارزشها، و دین لبریز از ارزشها، با بدگمانی و کژاندیشی دوسویه، کنار یکدیگر همزیسته اند در حالی که هریک برای جلب روح و جان انسانها به اردوگاه خود تاختگرانه در تلاش و مبارزه بوده اند.

برای افراد متفکر و آزاداندیش، حقیقت چیزی ورای ادعاهای علم قشری و دین قشری ست، چیزی که باید آن را در سازش، یکپارچگی، و تمامیت این دو بنیاد بزرگ تاریخ انسانی جستجو کرد. اگر علم پاسخگوی نیازهای عاطفی و روحانی انسان نیست، جنبه های شعبده بازانه و اثبات ناپذیر دین نیز در پیشگاه خرد و منطق آدمی مطرود است.

تلفیق و ادغام «حقیقت» علمی با «معنا»ی دینی، آن گونه که با شاخصهای روشنفکرانه انسان مدرن سازگار باشد، از بزرگترین چالشهای فلاسفه و متفکرین معاصر است که در صورت موفقیت گره از کار فروبسته این مشکل صدها ساله خواهد گشود و به نابسامانیهای معنوی انسان خاتمه خواهد داد.

در حالی که متفکران و فلاسفه معاصر سخت سرگرم این گونه بحثها هستند و در تلاش راه حلی برای آشتی دادن علم و دین دست اندرکارند، ستیز و جدل بیحاصل مابین هواداران قشری علم و دین ادامه دارد. یکی از بحثهای بسیار کلاسیک و سرگرم کننده مابین این دو دسته درباره موضوع «معجزات» است. تمام ادیان معتبر در مورد معجزات فرهنگ عامه خاص خود را دارند. معجزات همواره نماینده جنبه نمایشی دین بوده اند و در کنار پدیده های فرا بهنجار (paranormal) دیگری نظیر سحر و جادو قرار داشته اند. حتی امروزه گزارش معجزات و اعتقاد به مشروع بودن آنها رواج دارد. برخی از هواداران دین مدعی هستند که عملکرد خدا در دنیای مادی را می توان از طریق معجزات، رویارو شاهد بود. اما مشکل نخستین در بررسی اعتبار این گونه مشاهدات این است که آیا منظور از معنای «معجزه» دقیقاً چیست. در این مورد به هیچ وجه همرازی وجود ندارد. در فرهنگ واژه ها معجزه به معنای «رویداد یا کنشی که با قوانین مسلم علمی ناهمسازی دارد و از این رو تصور می شود که باید نتیجه سببهای مافوق طبیعی، به خصوص حاصل کنش خدا، باشد» تعریف شده است. آکیناس قدیس<sup>۱</sup> معجزه را چیزی «انجام گرفته به دست نیروی الهی، جدا از نظام کلی و عمومی حاکم بر رویدادها» توصیف کرده است. بنابراین تعریفها، معجزه در واقع نوعی زیر پا گذاشتن و نقض قوانین طبیعت است که خود ناشی از خدا هستند. اگر این گونه رویدادهای معجزه آسا را می شد بیچون و چرا ثابت کرد، اینها در حقیقت شواهد معتبری بر وجود خدا و توجه و علاقه مندی خداوند به امور دنیوی می بودند.

گفتگوی خیالی زیر مابین یک «مؤمن» مسیحی و یک عالم «شکاک» ترجمه و اقتباسی است از بخشی از کتاب «خدا و فیزیک جدید» نوشته پال دیویز.<sup>۲</sup> این گفتگوی جالب و سرگرم کننده، در چارچوب آنچه در مقدمه این مقاله گفته شد، نماینده ستیز و تنش مابین علم و دین در درازنای تاریخ تمدن انسانی است.

مؤمن: به عقیده من معجزات بهترین گواه بر وجود خدا هستند.

شکاک: راستش من درست نمی دانم معجزه یعنی چه.

مؤمن: خوب، یعنی چیزی خارق العاده و غیر قابل پیش بینی.

شکاک: سقوط یک شهاب سنگ (meteorite) یا انفجار یک آتشفشان خارق العاده و غیر قابل پیش بینی ست. اینها را که شما محققاً معجزه به حساب نمی آورید؟

مؤمن: البته که نه. این گونه پدیده ها رویدادهای «طبیعی» هستند در حالی که معجزات «ما فوق طبیعی» می باشند.

شکاک: منظورتان از «ما فوق طبیعی» چیست؟ آیا «ما فوق طبیعی» واژه دیگری برای «معجزه آسا» نیست؟ (به فرهنگ آکسفور رجوع می کند) در این جا می گوید: ما فوق طبیعی. بیرون از عملکرد عادی علت و معلول. هوووم. اینها همه بسته به تفسیر شما از معنای «عادی» ست.

مؤمن: به نظر من «عادی» به معنای آشنا و قابل فهم است.

شکاک: بدین ترتیب، برای نیاکان ما که با خصوصیات مغناطیسی برق آشنا نبودند رادیو یا دینامو می بایست معجزه آسا به حساب آمده باشد.

مؤمن: تصدیق می کنم که آنها این دستگاہها را احتمالاً معجزه آسا به حساب می آورده بودند، ولی به اشتباه، زیرا ما می دانیم که این دستگاہها بر مبنای قوانین طبیعی عمل می کنند. یک رویداد ما فوق طبیعی واقعی آن است که سببش با هیچ قانون طبیعی شناخته یا ناشناخته ای قابل توجیه نباشد.

شکاک: ولی یقیناً این تعریف بیفایده و پیچیده ای ست. چگونه می توان دانست که کدام قانون ممکن است ناشناخته می بوده باشد. قوانین کاملاً عجیب و غریب و غیر قابل انتظاری ممکن است وجود داشته باشند که ما هنوز تصادفاً به آنها دست نیافته ایم. فرضاً شما سنگپاره ای را ببینید که در هوا شناور است. آیا این را یک معجزه به حساب می آورید؟

مؤمن: بستگی دارد... باید ابتدا مطمئن بشوم که وهم یا چشم بندی در کار نبوده است.

شکاک: ولی امکانش هست که پدیده های طبیعی توهمات ما فوق تصویری به وجود بیاورند که به گمان هیچ کس نرسیده باشد.

مؤمن: و شاید همه تجربه های ما حکم توهم را دارند و از این رو شاید بهتر باشد که بحث را در این جا خاتمه بدهیم.

شکاک: بسیار خوب. بهتر است این راه را در پیش نگیریم. اما شما هرگز

- نمی‌توانید مطمئن باشید که اثر مغناطیسی یا جاذبه‌ای ناشناخته‌ای باعث شناوری سنگپاره نباشد.
- مؤمن: ولی آسانتر است که به وجود خدا معتقد بود تا به یک پدیده مغناطیسی عجیب و غریب و ناشناخته. اینها همه مسأله اعتماد و اعتبار است.
- شکاک: آها. پس منظور واقعی شما از معجزه «چیزی ست که به دست خدا صورت گرفته است»؟
- مؤمن: مسلماً. گرچه او گهگاه ممکن است واسطه‌های انسانی را به کار بگیرد.
- شکاک: در این صورت شما دیگر نمی‌توانید معجزه را به عنوان شاهدهی بر وجود خدا عرضه بکنید، وگرنه استدلال شما جنبه دورانی (circular) پیدا خواهد کرد: «معجزات وجود عاملی را ثابت می‌کنند که خود به وجود آورنده معجزات است». بر مبنای این استدلال ابتدا باید به وجود خدا اعتقاد داشت تا معجزات معنا و مفهومی پیدا بکنند. از این قرار، رویدادهای معجزه آسا به خودی خود دال بر وجود خدا نمی‌توانند باشند. معجزات ممکن است رویدادهای طبیعی غیر معمولی بیش نباشند.
- مؤمن: تصدیق می‌کنم که نمونه سنگپاره‌های شناور در هوا از دیدگاه معجزه پایش می‌لنگد، ولی برخی از معجزه‌های معروف را در نظر بگیرد: مثلاً تغذیه انبوه خلایق به دست حضرت مسیح. شما نمی‌توانید به من بگویید که هرگونه قانون طبیعی قادر به تکثیر قرصهای نان و ماهیهاست!
- شکاک: ولی شما چه دلیلی می‌توانید برای باور کردن داستانی داشته باشید که صدها سال پیش به دست جماعت خرافاتی موهوم پرستی که نفع قطعی در پیشبرد مذهب خاص خود داشتند نوشته شده؟
- مؤمن: شما عجب بدبین هستید. داستان قرصهای نان و ماهیها به خودی خود اهمیتی ندارد. شما باید آن را در چارچوب کل انجیل در نظر بگیرید. این تنها معجزه‌ای نیست که در انجیل آمده است.
- شکاک: یکی دیگر را به یادم بیاورید.
- مؤمن: راه رفتن مسیح روی آب.
- شکاک: شناوری در هوا! تصور من این بود که شما این گونه معجزه را به عنوان

- این که «پایش می‌لنگد» رد کردید.
- مؤمن: برای سنگپاره بله، ولی نه برای حضرت مسیح.
- شکاک: چرا نه؟
- مؤمن: برای این که حضرت مسیح پسر خدا بود و نیروی مافوق طبیعی در اختیار داشت.
- شکاک: شما موضوع مابه‌النزاع را دارید دوباره مسلم فرض می‌کنید. من باور نمی‌کنم که حضرت مسیح نیروی مافوق طبیعی داشت. اگر فرض بکنیم که او روی آب راه رفت، من ترجیح می‌دهم که آن را نتیجه یک رویداد طبیعی غیر معمول بدانم. هرچند، من این داستان را به هر حال باور نمی‌کنم. چرا باید باور بکنم؟
- مؤمن: انجیل سرچشمه الهام برای میلیون‌ها انسان بوده است. آن را به این آسانی رد نکنید.
- شکاک: همین طور هم آثار کارل مارکس. اگر او هم در مورد معجزه توجیهاتی ارائه می‌داد باور نمی‌کردم.
- مؤمن: شما می‌توانید از پذیرش کلام انجیل خودداری بکنید، ولی نمی‌توانید ادعای صدها آدم را که حتی در سالهای اخیر شاهد معجزات بوده اند رد بکنید.
- شکاک: مردم خیلی چیزها را ادعا می‌کنند: دیدار با موجودات سیاره‌های دیگر، نهان بینی (clairvoyance). حرکت اجسام با نیروی روانی (teleportation). فقط یک ابله یا دیوانه به این یاوه‌گوییها توجه می‌کند.
- مؤمن: قبول دارم که ادعاهای عجیب خیالی فراوان هستند، اما گواه بردین درمانی (faith healing) غیر قابل تردید است. لوردز (Lourdes) را در نظر بیاورید.
- شکاک: روان تنی (psychosomatic)؟! اجازه بدهید از خود شما نقل بکنم: «اینها همه مسأله اعتماد و اعتبار است». موافقم. مسلماً آسانتر می‌شود چند رویداد پزشکی غیر معمول را باور کرد تا این که پای الوهیت را به میان کشید.
- مؤمن: شما نمی‌توانید تمام معجزات را به عنوان روان تنی نفی بکنید. اصولاً

معنای این اصطلاح چیست؟ روان تنی فقط حسین تعبیری ست از مفهوم «از نظر پزشکی غیر قابل توجیه». اگر معجزات تنها رویدادهای طبیعی غیر معمولی هستند چرا این همه مردم به این شدت به آنها اعتقاد دارند؟

شکاک: اینها همه پس مانده هایی ست از عصر جادوگری. پیش از آغاز عصر علم یا ظهور ادیان بزرگ، انسانهای بدوی معتقد بودند که تقریباً همه رویدادها نتیجه جادوست - کار خدایانی صغیر یا شیاطین. همچنان که علم بیشتر و بیشتر به توجیه رویدادها پرداخت، و دین در جهت اندیشه تک خدایی کورمال کورمال پیش رفت، به همان میزان نیز توجیهات جادوگرانه رو به افول گذاشت. اما آثار آن هنوز باقی ست.

مؤمن: منظور شما این نیست که زائران لوردز شیطان پرست هستند!

شکاک: نه به طور آشکار. ولی اعتقاد آنها به دین درمانی فرضاً با اعتقادات آفریقایها به جادوپزشکها یا تماس با ارواح چندان، و شاید اصلاً متفاوت نیست. مسأله به سادگی این است که ادیان بزرگ به خرافات ناشی از عصر جادوگری جنبه رسمیت و حقانیت داده اند. صحت از معجزات در واقع بده بستان جادوگری ست منتها به نحو شسته رفته!

مؤمن: نیروهای خیر و شر وجود دارند و به شکلهای گوناگون نمایان می شوند.

شکاک: و آیا رویدادهای شر مافوق طبیعی را هم شما گواه بر وجود خدا می دانید. آیا خدا نیروهای شیطانی را نیز به کار می گیرد؟

مؤمن: رابطه خدا با شیطان از جنبه الهیات مسأله بسیار ظریف و دقیقی ست. اختلاف نظرهای جزئی بسیاری درباره پرسشهای شما وجود دارند. سرچشمه غایی شرارت هر کجا که هست، تبهکاری انسان می تواند بستری برای بروز آن باشد.

شکاک: بدین ترتیب شما خدا را الزاماً مسؤول نیروهای به اصطلاح مکتوم به حساب نمی آورید، اگر چنین نیروهایی وجود داشته باشند؟

مؤمن: نه الزاماً، نه.

شکاک: بنا بر این، حداقل دوگونه رویدادهای مافوق طبیعی باید وجود داشته باشند: آنهایی که از خدا سرچشمه می گیرند - آنچه شما معجزات می نامید - و «پلیدیها» - مثلاً بگوئیم سحر و جادو - که سرچشمه شان مورد جر و بحث است. گمان می کنم رویدادهای طبیعی را باید بعد از

این دو آورد، چیزهایی نظیر روان جنباشی (psychokinetics) و علم غیب (precognition). اینها همه زیادی پیچیده و مبهم به نظر من می‌رسند. به عقیده من، این حرفها فقط خیالپردازیهای بدوی هستند، یادگارهایی از عصر جادوگری، نشانه‌هایی از دوران شرک. اعتقاد شما به معجزات در واقع انتهای طیف معتبر خرافات بدوی ناشی از اختلالات عصبی است، و به هیچ وجه شایسته خدای شکوهمند و توانایی که توصیفش را می‌کنید نیست.

مؤمن: به نظر من به هیچ وجه غیر منطقی نیست که به وجود نیروهای مافوق طبیعی که به راههای مختلف، خیر یا شر، قابل دستکاری هستند اعتقاد داشت. دین درمانی نماینده جنبه خیر چنین نیروهایی است.

شکاک: و بر وجود خدا گواهی می‌دهد؟

مؤمن: به عقیده من.

شکاک: پس تکلیف نامرادیه‌ها چیست، سیاه بختانی که به درمان جواب نمی‌دهند؟ آیا خدا نگران حال آنها نیست؟ یا گهگاه تزلزلی در نیرومندی خدا پیدا می‌شود؟

مؤمن: اسرار الهی بر ما آشکار نیست، اما قدرت خدا مطلق است.

شکاک: این پاسخ پیش پا افتاده ای است به جای این که بگویید نمی‌دانید. و اگر قدرت خدا مطلق است، اصولاً چه نیازی به معجزه دارد؟ منظور شما را درک نمی‌کنم.

شکاک: قادر مطلق که بر تمامی جهان فرمانروایی می‌کند و هرگونه رویدادی بر او مقدور است که نیازی به معجزه ندارد. اگر خدا می‌خواهد جان بیماری را از سرطان نجات بدهد، می‌تواند در وهله اول از ایجاد بیماری در او پیشگیری کند. من معجزه را در حقیقت شاهی به حساب می‌آورم بر این که خدا مهار امور دنیوی را از دست داده است و کوشش دارد ناشیانه خسارتها را سرهم بندی کند. اصولاً غرض خدا از حدوث همه این معجزه‌ها چیست؟

مؤمن: از طریق معجزات خدا نیروی الهی اش را آشکار می‌سازد.

شکاک: ولی چرا در این مورد آن قدر دچار گنگی و ابهام است؟ چرا بیانیه قاطع و روشنی در این باره بر پهنه آسمانها نمی‌نویسد و یا حرکت بی‌چون و



چرای دیگری نمی کند که جای شبهه برای کسی باقی نگذارد؟ از همه بهتر، چرا یک بلای طبیعی عظیم را دفع نمی کند، یا از شیوع بیماریهای همه گیر مصیبت بار جلوگیری به عمل نمی آورد؟ هر اندازه هم که چند مورد شفا یابی در لوردز فوق العاده باشد، مایه بدبختیهای انسان بیشمار است. تکرار می کنم، معجزاتی که شما شرح می دهید شایسته خدای قادر مطلق نیستند. شناوری در هوا، تزاید ماهیها - اینها همه حکم یک شعبده بازی کیهانی را دارند. این گونه رویدادها به طور قطع زائیده تصورات کودکانه بشر هستند.

مؤمن: شاید خدا همواره دست اندر کار دفع مصیبتهاست.

شکاک: این که جواب نشد! هر کس می تواند چنین ادعایی بکند. فرضاً من این ادعا را بکنم که هر صبح با خواندن وردی از وقوع جنگ جهانی جلوگیری می کنم، و به عنوان شاهد هم این حقیقت را ذکر بکنم که در واقع جنگ جهانی شروع نشده است؟ از قضا، گروهی از هواداران بشقابهای پرنده دقیقاً همین ادعا را دارند.

مؤمن: مسیحیها معتقدند که خدا مدام در کار استقرار جهان هستی است.

بنابراین همه رویدادها در اصل حکم معجزه را دارند و همه این قال مقالها درباره تمایز ما بین طبیعی و مافوق طبیعی در واقع نوعی رد گم کردن است.

شکاک: شما یک مرتبه دارید تغییر جهت می دهید. به نظر می رسد شما دارید می گوید که خدا همان طبیعت است.

مؤمن: من می گویم که خدا سبب همه چیز در جهان طبیعی است، گرچه نه الزاماً از جنبه زمانی. این گونه نیست که او همه امور را میزان و مقرر بکند و بعد کنار بنشیند. خدا بیرون از جهان، و فراتر از قوانین طبیعت، همه هستی ما را در همه حال برقرار نگه میدارد.

شکاک: این طور به نظرم می رسد که ما در این جا با دو پهلویی در معنای واژه ها

روبرو هستیم. طبیعت شامل یک سلسله قوانین زیباست و جهان هستی در مسیر شاهراه تکاملی ای که این قوانین طرح ریخته اند در حرکت است. شما درست همین مطلب را در قالب توحید به عنوان «برقراری» مطرح می کنید. خدای مورد نظر شما در واقع فقط شیوه ای است برای ادای

مطلب این که بگوییم خدا جهان هستی را برقرار نگاه می دارد چه معنی دارد؟ چه فرقی می کند که به سادگی بگوییم که جهان به زیستن خود ادامه می دهد.

مؤمن: شما نمی توانید به این حقیقت عریان که جهان وجود دارد دلخوش

باشید. باید توجیهی برای این حقیقت وجود داشته باشد. به اعتقاد من خدا آن توجیه است، و قدرت خداوندی اش هر لحظه در برقراری معجزه هستی دست اندر کار است. در اغلب موارد خدا این را از طریق معمول - آنچه که شما قوانین فیزیکی می خوانید - انجام می دهد، اما گاه گاهی از این طریق دست می کشد و به منظور هشدار یا اشاره به مخلوقات آدمی، یا به قصد یاری مؤمنین - مثل زمانی که دریای سرخ را برای یهودیها دو پاره کرد - رویدادهای دراماتیکی به وجود می آورد.

شکاک: آنچه فهمش برای من مشکل است این است که چرا شما تصور

می کنید که این معجزه گر همان وجودی ست که جهان را آفرید، که پاسخگوی دعاهاست، که قوانین فیزیکی را ابداع کرد، که در روز رستاخیز به داوری خواهد نشست، و چه و چه. چرا این موجودات نمی توانند عوامل مافوق طبیعی متفاوتی باشند؟ این طور به نظر من می رسد که با این همه معجزاتی که ظاهراً حقانیت مذاهب مختلف را تأیید می کنند، آدم معتقد به معجزات بایستی ناچار قائل به وجود انبوهی از موجودات مافوق طبیعی باشد که با هم در حال رقابت هستند.

مؤمن: یک خدا ساده تر از چند تاست.

شکاک: برای من هنوز روشن نیست که این رویدادهای به اصطلاح معجزه آسا

را، هر اندازه شگفت آور، چگونه می توان به عنوان گواه بر وجود خدا به حساب آورد. به نظرم می رسد که شما از غریزه اعتقاد به جن و پری که در همه ما هست سوء استفاده می کنید، به شاه پریان جامه واقعیت می پوشانید، و اسمش را می گذارید خدا.

مؤمن: من هیچ چیز غیر قابل باوری در این نمی بینم که خدا، که آفریننده همه

چیز است، در امور مادی دستکاری بکند. در مقایسه با معجزاتش در این جهان، چه چیز فوق العاده ای در دوپاره کردن دریای سرخ به دست خدا می تواند وجود داشته باشد؟

شکاک: ولی شما هنوز بنای جرّ و بحثان را بر این فرض می گذارید که خدا وجود دارد. من قبول می کنم که اگر خدایی آن چنان که شما توصیف می کنید - نامتناهی، قادر مطلق، خیراندیش، دانای کل، و غیره غیره - وجود داشته باشد، دویاره کردن دریای سرخ برایش کار پیش پا افتاده ای خواهد بود. اما از کجا می دانیم که او وجود دارد؟

مؤمن: اینها همه مربوط به مسأله ایمان است.

شکاک: دقیقاً!

سین سیناتی، اوهایو

### یادداشتها:

۱- تاماس آکیناس قدیس (Saint Thomas Aquinas)، معروف به «حکیم آسمانی»، از معتبرترین فلاسفه و دین شناسان مسیحی ست که در سده سیزدهم میلادی زندگی می کرد. او، به علاوه، شاعر مذهبی مشهوری بود. آثار مهم آکیناس در زمینه مسایل متافیزیکی شخصیت و آفرینش و الهیات هستند که از برداشتهای او از اندیشه های ارسطویی سرچشمه می گیرند.

۲- Davies, Paul. *God & The New Physics*. Simon & Schuster, Inc., New York, 1983, pp. 191-197.

پال دیویز استاد فیزیک نظری و صاحب تألیفات متعددی در زمینه ارتباط مابین فیزیک، فلسفه، و الهیات است.

۳- لوردز (Lourdes) شهری ست زیارتی در جنوب غربی فرانسه که هر سال صدها هزار زائر و انبوهی بیمار و معلول به امید شفایابی به آن روی می آورند. اهمیت شهر لوردز مربوط می شود به سال ۱۸۵۸ میلادی که در آن سال حضرت مریم بارها بر دختر چهارده ساله ای ظاهر شد. باب زمان اعتبار این رویداد را در سال ۱۸۶۲ میلادی اعلام کرد. از آن پس، شهر لوردز به صورت زیارتگاهی برای مسیحیان درآمد.

پژوهشگاه علمی و تحقیقات فزنی  
پرتال جامع علوم انسانی